

# برخورد

## آرا و اندیشه‌ها

ماهنامه (مانند آقای مهندس محمدعلی مولوی)، تاکنون در آن ماهنامه مطلبی از من چاپ نشده است. اما در خصوص نوشته‌ی آقای دکتر سعید فاطمی در شماره‌ی ۲۳ مجله و این ادعا که ایشان، صادق هدایت را دفن کرده است، مجبورم عریضه‌نگار شوم.

همان‌طور که آقای س. حسام در شماره‌ی بهمن و آقای مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه در شماره‌ی آخر اسفند با ارائه‌ی اسناد دست اول، اثبات کردند، نوشته‌ی آقای دکتر سعید فاطمی هم از جهت تاریخ و هم از جهت محتوا مخدوش است.

در اسناد مربوط به کفن و دفن هدایت هم، تا امروز هیچ کجا نامی از دکتر سعید فاطمی نیامده؛ لذا به‌رغم اردتی که بنده به مرحوم دکتر حسین فاطمی (دایی آقای دکتر سعید فاطمی) دارم، این مقاله‌ی آقای دکتر فاطمی را نوشته‌ی درست و قابل اطمینان نمی‌دانم، به این معنی که آقای دکتر فاطمی، در مساله‌ی خودکشی و خاک‌سپاری صادق هدایت، خود را یکی از دست اندرکاران قلمداد کرده‌اند و حال آن که آقای مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه که برادر زن محمود هدایت (برادر ارشد صادق هدایت) اند و در آن تاریخ هم در پاریس بوده‌اند، «ادعاها»ی آقای دکتر فاطمی را تکذیب کرده‌اند.

(حافظ، ش ۲۶، ص ۶۳)

بنده هم چنین لازم می‌دانم عرض کنم که آقای دکتر سعید فاطمی در همان مقاله به علی سهیلی (نخست وزیر ایران در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰) هم اهانت کرده و او را دزد خوانده بودند، حال این که وی به این اتهام برابر قانون اساسی مشروطیت در هیأت عمومی دیوان عالی کشور محاکمه گردید و از این اتهام تبرئه شد. پس فرمایش آقای دکتر سعید فاطمی و اعلام جرم مرحوم دکتر حسین فاطمی خلاف واقع بوده و بعد از صدور حکم براءت دیگر نباید عنوان می‌شد.

اهل قلم و روزنامه نگاران به طور عام و نویسندگان **ماهنامه‌ی حافظ** به‌طور خاص، باید با مسوولیت دست به قلم بزنند. داشتن عنوان دکتری و سابقه‌ی شخصی و خانوادگی هم، توقع و انتظار خوانندگان ماهنامه را از نویسندگان نام‌آشنایی مثل دکتر سعید فاطمی بالاتر می‌برد؛ پس نمی‌بایست این نوشته، را بی پاسخ می‌گذاشتیم.

### ✓ نام صحیح ارومیه!

فیروز منصوری - آرمی

در شماره‌ی ۲۳ (بهمن‌ماه ۱۳۸۴) مجله‌ی وزین حافظ، شهر

### ✓ تصدیق طلبگی راشد

دکتر امیرحسین استوار - تهران

در مجله‌ی حافظ شماره‌ی ۲۶ (آخر اسفند ۱۳۸۴)، طی مقاله‌ی «تصدیق طلبگی» زنده یاد استاد سیدعلینقی امین را که از وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه‌ی عهد رضاشاه صادر شده بود، گراور کرده بودید، لذا مناسب دانستم تصدیق طلبگی مرحوم استاد حسین علی راشد (خطیب دانشمند و استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران) را نیز که مربوط به همان زمان است، به خوانندگان تقدیم کنم. در ضمن باید عرض کنم که نام خانوادگی مرحوم راشد در شناسنامه در آن تاریخ «ناگهانی» (نه راشد) بوده است و نمی‌دانم که آیا ایشان هم، نام خانوادگی اش را بعدها (مثل اکثر اشخاص دیگر که به نام و نانی می‌رسند)، عوض کرده یا نه؟

به هر حال، با توجه به مقاله‌ی بی که در یکی از شماره‌های قبلی مجله راجع به مرحوم استاد راشد منتشر کرده بودید، چاپ این تصدیق طلبگی که سندی از تاریخ آموزش و پرورش مملکت نیز به شمار می‌رود، بی لطف نخواهد بود.

### ✓ دفاع از صادق هدایت و سهیلی

دکتر مهدی مزده - تهران

همان‌طور که صفحات ماهنامه در دو ساله‌ی اخیر حاکی ست، این جانب سعی کرده‌ام که برای مجله، خواننده‌ی خوبی باشم و جز یکی دو نوبت، آن هم در مقام نقد مطالبی از بعضی از همکاران



باستانی ارمی مرکز استان آذربایجان غربی، با دو رسم الخط متفاوت به شرح زیر نگارش یافته است: صفحه ۵۷، نقد و همایش بین‌المللی خاقانی‌شناسی در ارومیه؛ صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹، ذیل سروده‌های آقایان جبار آیدین‌لو و محمد فردین اورمیه.

بهترین وسیله‌ی قابل اطمینان در شناسایی نام شهرها، لفظ و کلام اهالی محل است. زیرا این شهروندان هستند که چه خرد و چه کلان، چه خاص و چه عوام، پیش از آن که به مرحله‌ی سوادآموزی رسند، پیوسته نام سرزمین مسکونی خود را بر زبان می‌رانند و از نسلی به نسلی دیگر سینه به سینه انتقال داده و به معنی و مفهوم می‌رسانند.

شهرهای تاریخی ارمی و اشنی، اگر از زمان‌های خیلی باستان هم نباشد، لااقل بیش از هزار سال است که بدین نام شهرت یافته و در منابع تاریخی و جغرافیایی در بیان آمده و در تداول عامه نیز ارمی و اشنی شناخته شده‌اند. در زمان حاضر نیز اهالی این دو شهر بدین الفاظ از جایگاه خود یاد می‌کنند.

ارمی، ارومیه، اورمی، ارومیه. در زبان عربی، با افزودن «ی» به انتهای اسماء مخصوصاً نام‌های اقوام و امکنه، صفت نسبی ترتیب می‌یابد. مانند: ارمن - ارمنیه، روس - روسیه، روم - رومیه، ترک - ترکیه، اسکندر - اسکندریه، قسطنطن - قسطنطنیه و... از این رو در منابع عربی و بعضی کتاب‌های ایرانی، شهرهای ارمی و اشنی به صورت ارمیه و اشنیه نیز ثبت شده است.

ابن خرداد به، در **مسالك و الممالک** می‌نویسد:

«ارمیه شهر زردشت و سلماس و شیز که آتشکده‌ی آذرگشنس در آن است»<sup>۱</sup>.

«ارمیه شهری بزرگ است، پُر نعمت با نرخ ارزان، بر کنار دریا و نزهت‌گاه بسیار دارد. به آذربایجان دریایی ست که آن را دریای ارمیه خوانند. از ارمی تا سلماس چهارده فرسنگ است»<sup>۲</sup>.

راوندی، در **راحة الصدور آية السرور** آورده است:

«در صفر اربع و اربعین و خمس مائة سلطان از بغداد با در همدان آمد و در رجب این سال به ساوه رفت و در آخر شوال به آذربایجان شد و به یک منزلی تبریز به مرحله‌ی دوم مقام ساخت، مدت دو ماه، و ملک محمد بن محمود به ارمی بود و دختر سلطان گهر خاتون در حکم او»<sup>۳</sup>. در صفحات ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶ کتاب خطی (عکسی) **المختارات من الرسائل اشنی** را اشنه، و در دیگر صفحات متعدد آن اثر، ارمی را ارمیه ثبت کرده‌اند.

در **جهان‌گشای جوینی** (ص ۴۷۳) اشنه در **تاریخ بناکتی** (ص ۳۸۰) ارمیه و اشنیه.

ذیل **جامع التواریخ** رشیدی (ص ۱۴۹) ارمیه و اشنیه.

در صفحات ۱۴۹ و ۱۸۷ کتاب **سیرت جلال‌الدین منکبرنی** ارمی نگارش یافته است.

نظام‌الدین شامی، مولف **ظفرنامه** می‌نویسد:

«... تیمور از آن جا (وان) کوچ کرده به جانب خوی و سلماس رسید و ولایت کردستان بر ملک عزالدین مقرر فرموده از آن جا کوچ فرمود در این اثنا حاکم ارمی دیزک به یا بوس رسید و به عنایت مخصوص ولایت ارمی را بر وی ارزانی داشت»<sup>۴</sup>.

خواجه سعدالدین، در **تاج‌التواریخ** نوشته است: «... سلطان سلیم، برای تالیف قلوب امرای اکراد، از مرند مولانا ادیسی بدلیسی را به جانب ارمی و اشنی فرستاد»<sup>۵</sup>.

از قرار معلوم، از اوایل قرن دهم هجری، شهر ارمی را در منابع تاریخی به صورت اورمی، هم به قلم آورده‌اند. در کتاب **خطی عالم آرای امینی** نوشته‌ی فضل‌الله بن روزبهان خنجی (ورق ۱۷۱) اورمی ثبت شده، و همین رسم الخط در نسخه‌ی خطی **تکملة الاخبار** عبدی‌بیک شیرازی در شرح وقایع سال ۹۶۰ هـ.ق. نیز به کار رفته است.

ر.ت. گانتز دانشمند اعزامی انجمن شاهی جغرافیایی لندن به آذربایجان به تحقیق دریچه‌ی ارمیه پرداخته و در مقاله‌ی خود می‌نویسد: «مسیونرهای امریکایی این شهر را ارومیا و اورمیا تبلیغ و تعریف می‌کنند. ولی مردم شهر Urmی ارمی می‌نامند»<sup>۶</sup>. دکتر ج. ف. ب. لینج، **تاریخ ارمنستان** را در سال ۱۹۰۰ م. نوشته است. او نیز در همه جا کلمه‌ی ارمی Urmی را به کار برده است.

در شهرهای سلماس و خوی، مردم پیوسته از حلوای ارمی و برنج ارمی یاد می‌کنند. در ترانه‌های محلی «اوشودوم‌ها اوشودوم» کودکان می‌خوانند: کتان کونیک میل میلی - بیزیم دیل ارمی دیلی - ارمی دن کلن آت لار - آنفریندا بی ین چادلار»<sup>۷</sup>.

دلیل قاطع و انکارناپذیری که می‌توان برای ارمی بودن این شهر ارائه داد، شهرت و شناسایی مردان نامی، فضلا و دانشمندان این شهر با عنوان و لقب ارموی است که صفت نسبت ارمی را بیان می‌دارد.

این نکته مسلم است که: در زبان عربی و فارسی، اسماء مختوم به «ی» آن‌گاه که به صورت و صیغه منسوب درآید، ماقبل (ی) حرف (و) بدان‌ها اضافه می‌شود، مانند:

نبی - نبوی، علی - علوی، صفی - صفوی، مهدی - مهدوی، تقی - تقوی، مثنی - مثنوی، کسری - کسروی، یحیی - یحیوی، مرتضی - مرتضوی، معنی - معنوی، غزنی - غزنوی، دهلی - دهلوی، یسی - یسوی، بسنی - بسنوی، اشنی - اشنوی، ارمی - ارموی.

بدین ترتیب، رجال نامی شهر ارمی را ارموی ملقب و معرفی کرده‌اند، مانند:

ابوالحسن ارموی، از مشایخ صوفیه قرن سوم و چهارم هجری، ابوبکر حسین بن علی یزدانبار ارموی، قاضی سراج‌الدین محمود ارموی، صفی‌الدین ارموی و محدث ارموی و ده‌ها نفر ارموی دیگر معرفی شده و در **لغت‌نامه** دهخدا و سایر منابع، نیز تاج‌الدین اشنوی، مجموعه‌ی آثار فارسی این عارف قرن ششم هجری، با مقدمه و تعلیقات نجیب مایل هروی، وسیله‌ی کتابخانه‌ی طهوری چاپ و انتشار یافته است.

[پاورقی‌ها در دفتر ماهنامه موجود است.]

## ☑ بی مهری به حافظ!

مجید تقوایی - تهران

با تشکر از چاپ نوشته‌ام در شماره‌ی ۲۶ ماهنامه، می‌خواستم عرض کنم که من اغلب مجلات و روزنامه‌ها را مرتب می‌خوانم و در عجبم که چرا تا امروز هیچ یک از آن‌ها حتا دو سطر مختصر درباره‌ی مجله‌ی حافظ و معرفی مطالب پربار آن ننوشته‌اند؟ من به عمر خود مجله‌یی به اعتبار و پرباری حافظ ندیده‌ام، آیا نشر این مجله‌ی وزین ارزش آن را ندارد که آقایان و خانم‌های مطبوعاتی، این مجله را به خوانندگان خود معرفی کنند؟ چو صاحب سخن زنده باشد سخن / به نزد همه رایگانی بود / یکی عیب گیرد به الفاظ او / یکی را سخن در معانی بود / چو صاحب سخن مرد، آن‌که سخن / به نزد همه در کانی بود / خوشا حالت خوب مرد سخن / که مرگش به از زندگانی بود!

این بی‌مهری به مجله‌ی حافظ نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی عدم تعهد اهل قلم به اطلاع‌رسانی بی‌غرضانه و صادقانه است.

## ☑ گفتا غلطی خواجه!

غلامرضا صفار (مدرس دانشگاه آزاد) - نجف‌آباد

پیش‌تر مقاله‌یی در هفت صفحه به نام «گفتی غلطی خواجه» خدمتتان ارسال کرده بودم که در نقد نوشته‌ی آقای دکتر محمدعلی خالدیان با نام «بازتاب فقه در دیوان حافظ» (چاپ شده در شماره‌ی نوزده آن ماهنامه‌ی ارجمند) بود. پس از گفت‌وگوی تلفنی با حضرت عالی (در تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۳) دریافتیم که آن نوشته از حد و حدود مورد نظر شما فراتر رفته بوده است و باید فشرده‌تر عرضه می‌شد تا مناسب چاپ گردد؛ این بنده، امتثال کرد و...

در شماره‌ی ۱۹ ماهنامه‌ی حافظ (صص ۷۷ و ۷۸) شبهه‌مقاله‌یی به نام «اصطلاحات فقهی در دیوان حافظ» به قلم آقای دکتر [!؟] محمدعلی خالدیان خواندم که سخت متحیرم ساخت و گمان می‌کنم هر خواننده‌ی دیگری نیز، از خواندن و بویژه از چاپ چنان نوشته‌ی سر تا پا عیب و ایراد و اشکالی در ماهنامه‌ی وزین و ارجمند حافظ، دچار حیرت و سرگشتگی شده باشد.

نویسنده‌ی محترم، در آغاز نوشته‌شان، پس از ذکر این نکته که علوم مختلف در دیوان حافظ، بازتاب چشم‌گیری دارد، نوشته‌اند: «از جمله‌ی آن دانش‌ها، فقه و اصطلاحات فقهی است که در آثار خواجه، بازتاب وسیعی دارد و در این مقاله، آن اصطلاحات مورد بررسی قرار گرفته‌اند.»<sup>۱</sup> با این شروع کوبنده، خواننده انتظار دارد که همه‌ی اصطلاحات فقهی دیوان حافظ و نه فقط «بعضی» از آن‌ها، بررسی شوند، اما دریغ و درد که از آن «بازتاب وسیع»، چیزی در این مقاله بازتاب نیافته، مگر اندکی از بسیار و صد افسوس، بسیار ابتدایی و پُر از غلط، نویسنده‌ی ارجمند ابتدا، زیر بیت:

طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق

به قول مفتی عشقش درست نیست نماز

درباره‌ی واژه‌ی «مفتی» مرقوم داشته‌اند: «مفتی / اسم فاعل کلمه‌ی مفتی و ریشه‌ی آن فتواست». تا آن‌جا که من بی‌سواد می‌دانم، ریشه‌ی هر واژه در زبان تازی، سه حرف است که معمولاً جداگانه هم نوشته می‌شوند، در حالی که «فتوا» چهار حرف دارد و اسم است و ریشه نیست. نویسنده‌ی گران‌قدر، سپس در زیر بیت:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوی من نماز کنید

درباره‌ی «فتوا دادن» و «فتوا گرفتن» توضیحاتی داده‌اند، در حالی که از اصل قضیه، یعنی واژه‌ی «فتوا» در این بیت، غافل مانده‌اند، آقای دکتر، سپس بیت:

در نمازم خم ابروی تو را یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

را نوشته‌اند، و بدون هیچ توضیحی، بیت دیگری را با توضیحاتش آورده‌اند، ولی البته در ده سطر بعد، توضیحاتی درباره‌ی «محراب» مرقوم داشته‌اند و یک بیت هم از خاقانی شاهد آورده‌اند که احتمالاً درباره‌ی همین بیت «در نمازم...» است!! نکته‌ی مهم درباره‌ی این بیت، آن‌که: آقای دکتر، در مصراع اول، به جای «با»، «را» نوشته‌اند و به هیچ نسخه‌یی هم ارجاع نداده‌اند - و گویا ارجاع دادن، در قاموس مقاله‌واره نویسی ایشان اصلاً جایی ندارد - بنابراین، به چند نسخه‌ی ویراسته‌ی معتبر دیوان حافظ مراجعه کردم که در هیچ یک از آن‌ها این ضبط وجود نداشت. این کار هم احتمالاً از آن نوع شیرین‌کاری‌های جناب دکتر خالدیان است که «دو مصرع از دو غزل مختلف حافظ با وزن [؟] و قافیه‌های گوناگون را به هم پیوند داده‌اند و یک بیت عجیب و غریب» ساخته‌اند. این مطلب را آقای محمد گنجوری در شماره‌ی ۱۹ ماهنامه‌ی حافظ، ص ۱۰۷، تذکر داده‌اند و منظور این بیت مشعشع و تازه‌یاب است:

چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود

ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد!

که ترکیبی از این دو بیت خواجه است:

چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط کردم که این توفان به صد گوهر نمی‌ارزد<sup>۲</sup>

و:

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد

و صد البته، تقصیر به گردن حافظ شیرازی است که برخی اوزان و ابیات و کلمات اشعارش، شبیه به هم است!

نویسنده‌ی گران‌سنگ، پس از توضیح «طلاق» و «محراب»، به این بیت پرداخته‌اند:

گر فوت شود سحوری چه نقصان؟ صبح هست

از می، کنند روزه‌گشا طالبان یار

و به توضیح «سحوری» و «سحوری‌زدن» پرداخته‌اند و میزان عروضشان چنان پاره‌سنگ برمی‌دارد و حتا تشخیص نفرموده‌اند، «سحوری»، وزن را مختل می‌کند و صحیح «سحور» است! و همین‌که به توضیح سحوری و سحوری‌زدن، پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که قطعاً اشکال حروف‌نگاری نیست! فاضل ارجمند، سپس

در زیر بیت:

نصاب حسن در حدّ کمال است

ز کاتم ده که مسکین و فقیرم  
پس از نقل معنای «نصاب»، دو شاهد مثال مختلف فرهنگ سخن را، با هم مخلوط کرده و چنین نوشته است: «به همان نصاب که خود گفتی، حساب کن. هرگاه که کمال و ملال و اختلال حواس به حدّ نصاب کمال می‌رسید به هیچ چیز انس نمی‌گرفت». در حالی که در فرهنگ سخن، این دو جمله، دقیقاً چنین آمده است: «به همان نصاب که خود گفتی، حساب کن. (قاضی ۱۸۶۴)، هرگاه که ملال و کلال و اختلال حواس به نصاب کمال می‌رسید... به هیچ چیز انس نمی‌گرفت. (شوشتری، ۴۶۴)».

حضرت مولانا، پس از توضیح «نصاب» باز چنین افاضه‌ی فیض فرموده‌اند: «نصاب: آن که کارش نوعی نصب وسیله در جایی معین باشد» و چون در یک کار تحقیقی سترگ! شاهد مثال دادن، از واجبات است؛ این بیت حافظ را هم به‌عنوان شاهد، ارائه فرموده‌اند: حسن تو بر حدّ نصاب آمده

بیش‌تر از حدّ و حساب آمده  
حضرت استاد، حتا تشخیص فرموده‌اند که این واژه، «نصاب» است بر وزن «فَعَالٌ» و با هزار من سریشم اعلا هم، به این بیت حافظ نمی‌چسبد که اگر معنا را هم در نظر نگیریم، دست کم، وزن شعر، اجازه‌ی این خطّ و ربط چسبناک! را نمی‌دهد و البته خوانندگان گرامی هم نباید بیندارند که این مطلب از خیابای خاطر استاد تراوش کرده است؛ نخیر، بلکه همان‌طور که خود در تنها «پی‌نوشت» مقاله‌واره‌شان مرقوم کرده‌اند که: «شرح و توضیح اصطلاحات مذکور، از فرهنگ بزرگ سخن، استخراج شده است»؛ چون که پیش از واژه‌ی «نصاب» در آن فرهنگ، واژه‌ی «نصاب» (بر وزن فَعَالٌ) آمده است، گمان کرده‌اند که این واژه هم، چیزی در مایه‌های همان واژه است! و با خود فکر فرموده‌اند که به مصداق «زکاة العلم نشرها»، این نکته را هم بنویسند؛ غافل از این که «زین حسن تا زان حسن، صد گز رسن!» اگر شما به فرهنگ بزرگ سخن، مراجعه کنید، می‌بینید که در یک سطر بعد از توضیح «نصاب» برای مثال، نوشته شده: «نصابِ پرده کرکره، نصاب کاغذ دیواری»؛ ولی با این حال باز هم جناب دکتر متوجه مطلب نشده و یا شاید از شدت ذوق این کشف علمی عظیم! اصلاً به سطر بعدی نگاه نکرده‌اند، آری «و لکلّ جواد کبوة». ۴

حضرت استاد، سپس در زیر بیت:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق

چار تکبیر زدم یک سره بر هرچه [که] هست  
به توضیح «چار تکبیرزدن» پرداخته و نوشته‌اند: «چار تکبیر بر کرسی (چیزی) زدن [و:] او را ترک کردن، از آن دست کشیدن...» که البته مقصود از «کرسی»، همان «کسی» می‌باشد!

دانشی مرد ارجمند، سپس سه بیت را پی‌درپی مرقوم داشته، اما بدون هیچ توضیحی، آن‌ها را فی‌امان اللّٰه، رها کرده و به سراغ اصطلاح فقهی بعدی رفته‌اند. احتمالاً ایشان، در معرض نسیان واقع شده‌اند. استاد سخن سنج، سپس به توضیح واژه‌های «فقیه و حرام»

پرداخته‌اند، اما بلافاصله فریادشان آمده است که بیت مورد نظر را ننوشته‌اند، پس بیت موضوع را نوشته و باز به شرح اصطلاح فقهی دیگر آن، پرداخته‌اند. واژه‌ی «فتوی» را هم که پیش‌تر شرح فرموده بودند، این هم نکته‌ی از روش روشمند تحقیقی ایشان است، برای محققانی که در آرزوی یادگیری شیوه‌ی صحیح تحقیق و مقاله‌نویسی هستند.

آخرین بیت که حضرت مولانا به شرح و ایضاح اصطلاحات فقهی آن پرداخته‌اند، یک ویژگی بسیار برجسته‌ی دیگر هم دارد و آن، این‌که: جناب استاد دکتر خالدیان، در ضمن شرح و بررسی، یکی از غلط‌های بسیار فاحش حافظ شیرازی را هم تصحیح و به سامان فرموده‌اند! بیت اشتباه حافظ این است:

در کعبه‌ی کوی تو هر آن کس که بیاید

از قبله‌ی ابروی تو در عین نماز است<sup>۵</sup>  
که استاد آن را تصحیح فرموده و مرقوم داشته‌اند:

در کعبه‌ی کوی تو هر آن کس که بیاید

از قبله‌ی ابروی تو در عین نماز<sup>۶</sup>  
و همان‌طور که می‌بینید با این ویرایش بی‌بدیل، هم مشکل دستوری و هم مشکلات سبکی و بلاغت بیت، مرتفع شده است. البته نیک می‌دانم که گردن حروف‌نگار و ویراستار را برای همین موارد گذاشته‌اند. باری، استاد پس از شرح واژگان «کعبه و قبله» در بیت یاد شده، برای نکته‌ی پایانی، بد ندیده‌اند که به شرح واژه‌ی غامض و بسیار فنی فقه، یعنی «وضو» نیز بپردازند و اصلاً هم لازم ندیده‌اند به بیتی از حافظ استاد فرمایند و چنین مرقوم داشته‌اند: «وضو: یکی از مقدمات نماز و آن شستن دست‌ها، صورت و مسح کردن به سر و پاها یا شستن پاها به ترتیبی خاص است». که البته باز هم در نقل جملات از فرهنگ بزرگ سخن، ویرایشکی! نیز انجام داده‌اند.

در آن فرهنگ، زیر مدخل «وضو»، چنین آمده است: «یکی از مقدمات نماز و آن شستن دست‌ها، صورت و مسح کردن بر سر و پاها (در نزد شیعه و شستن پاها در نزد اهل سنت) به ترتیب خاص است». تفاوت‌ها را خود ملاحظه بفرمایید. به این ترتیب، حضرت استاد، مقاله‌واره‌شان را که در آن، تمام اصطلاحات فقهی دیوان حافظ، بررسی فرموده شده، به اتمام رسانده و اثبات کرده‌اند که: «جفّ القلم بما هو کائن الی یوم الدّین». ۷  
[پانوشت‌ها در دفتر ماهنامه محفوظ است.]

## ✓ اندر آیین نویسندگی و...

### هرمز شیرین بیگ مهاجر - گرگان

سعی این فقیر بر آن است که نوشته‌هایم همانند مقالات و کتاب‌های ارزشمند شما، علمی، محققانه و سیستماتیک، روان و پُر بار از کار درآید. «پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد». غافل از آن که به قول حافظ:

خیال حوصله‌ی بحر می‌بزد هیهات

چهاست در سر این قطره محال اندیش

غمض عین قرار می‌گیرد.

شایسته است ارباب قلم از خرد و کلان دچار عجب و غرور نشوند و بهر چه بر سر قلمشان می‌آید، اجازه تراوش و طغیان ندهند. علمی‌تر بنویسند و در کار فرمودن قلم، تامل و تحقیق علمی را «از قلم نیندازند». از سردبیران توقع نابجا نداشته باشیم و به نظر آنان احترام بگذاریم. سردبیران نیز هم رودربایستی را کنار بگذارند و به قول شما به هیچ‌کس باج ندهند. چرا که گفته‌اند: «در کار ادب مجامله و تعارف نداریم». همه‌ی ما در مقابل خوانندگان مسوول هستیم، در عین حال که خودمان نیز به نوبه‌ی خود خواننده و خوشه‌چین خرمن نشریه‌ی **حافظ** و مطبوعات دیگر می‌باشیم.

پیشنهاد می‌کنم به مقالات رسیده نمره بدهید و هر مقاله با نمره‌ی کم‌تر از ۱۷ اجازه‌ی چاپ نداشته باشد. نمی‌دانم این پیشنهاد چه قدر قابلیت اجرایی دارد و آیا موجب قهر و غضب ارباب قلم می‌شود یا خیر؟ ولی به هر حال خود شما با اطلاعات جامع و دانش گسترده‌ی که در همه‌ی زمینه‌ها دارید، صالح‌ترین فرد برای این آزمون و سنجش هستید. حتا چه قدر خوب است که مقالاتی هم در زمینه‌ی آداب نویسندگی و تربیت نویسند در **ماهنامه‌ی حافظ** چاپ شود، قطعاً به درد اکابر این قوم هم می‌خورد، چه رسد به من طلبه‌ی یک لاقبا.

## ☑ آیین مهر

### دکتر سعید خیرخواه - دانشگاه آزاد کاشان

پیرو چاپ مقاله‌ی «یلدا، جشن ولادت خورشید» در شماره‌ی ۲۲ ماهنامه، آقای دکتر شاهین سپنتا از اصفهان بر مقاله‌ی یاد شده، نقدی مرقوم داشته بودند که بدین‌وسیله پاسخ ایشان به‌عرض می‌رسد:

در بخش نخست، در باب باورهای توحیدی ایرانیان باستان و آیین مهر، مطالبی قلمی فرموده بودند که به‌عرض می‌رساند، بر اساس بینش‌های اساطیری کهن، یکی از رویکردهای اسطوره، تصویر نمادین پدیده‌های طبیعت به زبانی محسوس و قابل رویت است. بنابراین خدایان اساطیر جهان باستان در پی ستایش پدیده‌های طبیعی مثل آسمان، خورشید، ماه، زمین، آتش، کوه و... پدید آمده بودند که گاهی جانوران مختلف نیز به‌صورت «توتم» حضور دارند. اما مهم‌ترین پدیده‌ی طبیعی برای انسان در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها، خورشید بوده است، چنان‌که «ماکس مولر» اسطوره‌شناس بزرگ آلمانی که او را پدر تاریخ ادیان نامیده‌اند، می‌گوید که خدایان اقوام ابتدایی و کهن، مظهر نیروهای زمینی مانند آب، زمین و گیاه هستند که به نظر قدما بر سرنوشت جهان فرمان می‌رانده‌اند.

وی در جایی دیگر می‌گوید: «من به ماجرای خورشید با همه‌ی ریزه‌کاری‌هایش به‌عنوان موضوع اصلی اساطیر آغازین می‌نگرم». بنابراین ایرانیان به‌عنوان متولیان یا پدیدآورندگان آیین مهری این افتخار را دارند که از آغازین روزهای آفرینش و زمان‌هایی بسیار دور و نامعلوم، فقط و فقط نگاهی یگانه به خورشید داشته‌اند و بدین‌وسیله برخلاف اقوام دیگر جهان، دچار دوگانه‌بینی و

گرچه باشد در نبشتن شیر شیر

مولانا

کار فرهنگی و کار قلم قیمت ندارد. نویسنده به‌خاطر دل خودش می‌نویسد. ما شرقی‌ها که (به‌خلاف غربی‌ها) هنوز تتمه‌ی از معنویات و ارزش‌های اخلاقی به‌یادگار برای مان باقی مانده است، به‌خاطر رسالت و وظیفه‌ی علمی و فرهنگی می‌نویسیم و قلم به‌مزد نیستیم. فرق فارق ما با غربی‌ها نیز در همین است که اگرچه در مادیات و در فیزیک به‌گرد آنان هم نمی‌رسیم، ولی در معنویات و در معرفت حرف اول را در دنیا می‌زنیم و یک ابرقدرت معنوی هستیم. **مثنوی معنوی**، **دیوان شمس**، **دیوان حافظ**، **شاهنامه‌ی فردوسی**، **کلیات سعدی**، **منشور حقوق بشر** کوروش و داریوش کبیر در کتیبه‌های تخت جمشید و شوش و کرمانشاه و ده‌ها میراث فرهنگی دیگر گواه این مدعاست. پیشرفت‌های غول‌آسای مادی در غرب بدون حضور معنویات به‌اسب لگام گسیخته‌ی می‌ماند که سرانجام سوار خود را با سر به زمین خواهد کوفت. و ما امروز شاهد هستیم که بشر، همان بشری که با ید بیضایی‌اش زمین، ماه و مریخ را می‌کاود و سودای تسخیر منظومه‌ی شمسی و کهکشان راه شیری را در سر می‌پروراند، هرگز احساس امنیت، آرامش و آسایش ندارد و بر جبین پُرچین او نور رستگاری نیست. به‌خاطر همین کمبودهاست که امروزه آثار ترجمه‌شده‌ی حضرت مولانا در غرب با تیراژ بالا به‌فروش می‌رسد. در بحث «ن والقلم و ما یسطرون» همان‌گونه که جلوه‌گری در ذات جمال است در باطن و جان کمال و کلام هم پرتو معرفت نهفته است. چراغ روشن چاره‌ی جز نورافشانی ندارد. وقتی حرف برای گفتن باشد، صاحب حرف از گفتن ناگزیر است. چشمه‌ی چو پُر شد لبریز و جاری می‌شود و زمزمه‌ی جویبارش عطش روح تشنگان را سیراب می‌سازد. وای بر وقتی که دست تنگ ورشکسته‌ی مثل حقیر، حرفی و مایه‌ی در چننه نداشته باشد. «چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا» گورکی در همین زمینه خوب می‌گوید: «هر وقت از من پرسیده می‌شود چرا شروع به نویسندگی کردم؟ جواب می‌دهم، من زیر سنگینی فشار یک زندگی ملال‌انگیز دست به این کار زدم. و نیز به‌خاطر این‌که من سرشار از عقیده بودم. من نمی‌توانستم ننویسم».

پیشنهاد می‌کنم نویسندگان نشریه را در دغدغه‌ها، ترس‌ها و خون‌دل‌هایی که اخیراً به‌شبه‌ی از آن‌ها اشاره فرمودید، شریک کنید. چون بالاخره به‌قول حافظ: «فان الريح و الخسران فی التجرة» و به‌قول سعدی: «فراق افتد میان دوستداران / زیان و سود باشد در تجارت» (طببات، ۵۲۲)

در این‌جا مجدداً از چاپ مقاله‌ام در شماره‌های پیشین ماهنامه سپاسگزارم. شما گاهی با بزرگواری از شرایط حساس و ضروری گزینش مقالات نویسندگان عدول می‌کنید و عیار پایین متاع آنان را «رقم حسن و قبول» می‌زنید. زردوزان البته به برکت اسم و رسم و شهرتی که دارند هرچه بنویسند درست در مطبوعات چاپ می‌شود. در این میان کار ناقابل من بوریا باف کم بضاعت هم مورد ارفاق و

چندگانه پرستی نشده‌اند و حتا در دوران ادیان توحیدی مانند اسلام و مسیحیت به راحتی توانسته‌اند آن آیین‌ها را در آداب و رسوم و باورهای خویش حل و هضم کرده و با شکل و شمایل تازه‌یی پذیرا شوند.

بدین لحاظ هر پدیده و حادثه‌ی تاریخی، اجتماعی، طبیعی و حتا دینی را به سادگی و آرامش تمام بر اساس مبنای خورشیدی ملاحظه نموده‌اند، چنان‌که فلسفه‌ی اشراق شیخ شهید سهروردی بزرگ که جامع حکمت خسروانی ایران باستان و آیین اسلام می‌باشد، اساساً دارای چنان مبنایی است. پس این موضوع مهم مبنای نگرش توحیدی ایرانیان بوده است و به تعبیر روشن‌تر، با پذیرش اصالت نور در معنویات و خورشید در جهان ماده، هر موضوعی را برای خود به سادگی تأویل و تفسیر کرده‌اند. به نظر می‌رسد در دوره‌های بعدی تأویل‌ها و برداشت‌های نادرستی در باب ماجرای تثویت زرتشتی مطرح شده است که گفته‌اند دو مبنای نور و ظلمت وجود دارد، در حالی که ظلمت یا اهریمنی، فی‌الواقع، بازگشت به اصل نور دارد.

به هر جهت، خورشید در آلمان، نماد طبیعی و زمینی ایزدمهر یا الهه‌ی میتراست. چنان‌که جمشید هم جانشین مهر یا خورشید بر روی زمین است. نیز جلوه‌های دیگر از الهه‌ی مهر می‌تواند میترا، شیر، سیمرغ و حتا مار هم باشد، چنان‌که در نگاره‌ها و مجسمه‌های میترائیسم در تمام جهان، همواره میترا در کنار شیر و مار حضور دارد و به نظر می‌رسد، جنبه‌ی سرد و افسرده‌ی مهر همان اژدها یا مار و جنبه‌ی آتشین و گرم آن همان شیر باشد. با توجه به طلوع خورشید از کوه البر و قله‌ی دماوند در داستان‌های اساطیری و نشستن میترا بر ارابه‌ی چهار اسبه و فرمانروایی بر آسمان‌ها و نظارت بر زمینیان که خود نمادی از تسلط بر چهار عنصر زمینی آب و خاک و باد و آتش است، نیز حضور سیمرغ در البرزکوه و پرورش زال، پدر رستم و فرمان‌پذیری از سیمرغ و داستان‌های نمادین **منطق‌الطیر** مثل شاهکار عطار و... به هر حال الهه‌ی مهر یا میترا با جنبه‌های زمینی و عینی برای مهریان باستان قابل تجسم بوده است و گرنه بحث خورشیدپرستی یا ستاره‌پرستی ایرانیان در میان نیست. استاد بزرگوار در بخش دیگری از بیانات خویش به نشان شیر و خورشید پرداخته‌اند و گویا منکر وجود شمشیر در این نشان ملی شده‌اند که به عرض می‌رساند، چنان‌که بیان شد، خورشید و شیر هم به لحاظ طبیعی و هم به لحاظ باورهای اخترشناسی باستانی، همواره همراه و هم‌ساز بوده‌اند و خانه‌ی شرف خورشید (= اوج نورافشانی) در برج اسد (= شیر) یعنی در مردادماه می‌باشد و شمشیر هم همان دشنه‌ی میتراست که گاو کدایی را با آن ذبح کرده و باعث آفرینش گیاهان و سایر موجودات می‌شود. بدین جهت نشان شیر و خورشید با شمشیر در واقع نشان آفرینش نخستین یا بازسازی آفرینش در آیین مهریست که نیاز به اثبات ندارد. این‌جانب در مقاله‌ی مفصل که با نوروژ در ارتباط است، آن را توضیح داده‌ام که امیدوارم در همین ماهنامه به چاپ برسد و ملاحظه گردد. [متأسفانه بر اثر کثرت مقاله‌های رسیده، توفیق چاپ این مقاله را نیافتیم - حافظ] هم‌چنین با توجه به شواهد گونه‌گون و انگیزه‌ی کاوه‌ی آهنگر برای سرنگونی ضحاک و حاکمیت فریدون که خود نماد و نشانی دیگر از آیین

مهریست، نگارنده به این گمان و باور رسید که نشان درفش کاویانی می‌تواند همان شیر و خورشید باشد و لازم هم نیست که برداشت‌های اساطیری را با صراحت تمام در متون گذشته جست‌وجو کنیم. در این‌جا به بعضی از شواهد اشاره می‌شود:

در **شاهنامه**، هنگام زادن فریدون آمده است:  
خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد  
جهان جوی با فر جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود  
و سپس مادر فریدون به جهت نجات او از دست ضحاک، وی را به البرزکوه می‌برد:

شوم ناپدید از میان گروه برم خوب رخ را به البرزکوه  
بی‌آورد فرزند را چون نوند چو مرغان بر آن تیغ کوه بلند  
و در جایی دیگر ضمن توصیف درفش کاویانی می‌گوید:

بیاراست آن را به دیبای روم ز گوهر برد پیکر از زر بوم  
فروخت از او سرخ و زرد و بنفش

همی خواندش کاویانی درفش ز دیبای پرمایه و پرنیان  
بر آن گونه شد اختر کاویان

که اندر شب تیره خورشید بود جهان را از او دل پر امید بود  
که در این‌جا چهار رشته‌ی آویخته‌ی درفش کاویانی می‌تواند

نشانه‌ی از چهاراسب خورشید یا چهار عنصر باشد، با توجه به آن‌که ستاره‌ی چهار پر علامت و نشان میتراست و در آیین مسیحیت نیز صلیب جلوه‌ی دیگر از چهار پر بودن این ستاره‌ی درفش کاویانیست. نیز هنگام سفارش ساختن گرزهای گاو سر توسط فریدون:

بر آن دست بردند آهنگران چو شد ساخته کار گرز گران  
به پیش جهان جوی بردند گرز

فروزان به کردار خورشید برز که گرز فریدون به خورشید مانند شده است و هنگام فتح کاخ ضحاک و آزادی دختران جمشید:

چه اختر بد این از تو ای نیک‌بخت چه باری ز شاخ کدامین درخت  
که ایدون به بالین شیر آمدی

ستمکاره مرد دلیری آمدی و باز هم شیر در این‌جا مطرح شده است، نیز برای به بند کشیدن ضحاک از چرم شیر استفاده می‌کند:

فریدون چو بشنید ناسود دیر کمندی بیاراست از چرم شیر  
و سرانجام ضحاک را پس از دستگیری به شیرخوان می‌برند:  
بر آن سان ضحاک را بسته سخت

سوی شیرخوان برد بیدار بخت و در پایان یادآوری این نکته بایسته است که اصولاً اساطیر مانند حرف‌های پراکنده‌ی جدول (=پازل) در داستان‌های مختلف حضور دارند و هیچ‌گاه به صورت کامل و منسجم عرضه نمی‌شوند. اما به هر حال می‌توان با چیدن بخش‌های مختلف آن‌ها در کنار هم به

نتیجه‌هایی رسید. نکته مسلم آن که باورهای مهری و آیین میترائیسم تقریباً بر همه‌ی آیین‌های جهان و حتا ادیان توحیدی تاثیر نهاده و کارکردی فعال و عینی دارد.

در پایان مقال با پوزش از درازدامنی بحث با بیستی از حافظ دامن سخن را فراهم گیریم:

بر دلم گرد ستم هاست خدایا مپسند

که مکدر شود آیینی مهر آیینم

## ☑ گنه ناکرده بادافره کشیدن!

### عزت الله فولادوند - کرج

آقای رحیم ترابی نژاد، در بیست و پنجمین شماره‌ی ماهنامه‌ی «وزین حافظ»، صفحه‌ی ۱۸ مشاهدات و خاطراتی دارد به نام: «احزاب سیاسی و...» که در بخش پایانی آن، مرقوم فرموده‌اند: «... اول در صفحه‌ی ۵۷، شماره‌ی ۲۲، آقای عزت الله فولادوند در مقاله‌ی «مطبوعات و فرهنگ آفرینان» در انتهای مطالب خودشان، در شمار نخبگان، فرهیختگان و روزنامه‌نگاران از محمدعلی افراشته نام برده‌اند، باید به استحضار برسانم که محمدعلی افراشته عضو حزب توده‌ی کمونیست بوده و در روزنامه‌ی چلنگر همیشه اشعار به قول خودش فکاهی و در واقع مسخره و کاریکاتور دکتر مصدق منتشر می‌نمود و مصدق را دست‌نشانده‌ی عموسام و غیرذالک معرفی می‌کرد. با این ترتیب، هویت وی به‌عنوان یک روزنامه‌نگار، ملی برای من زیر سوال است».

حالا آن پاراگراف از مقاله‌ی من که مستند و مستمسک ایشان بوده است، در صدور حکمی بدین کلیت و قطع و یقین:

«روزنامه‌نگاری که آغازش به عهد محمدشاه - قاتل قائم مقام - می‌رسد و تبارش به میرزا صالح شیرازی، در طومار و کارنامه‌ی خونین‌اش نام میرزا جهانگیرخانه صور اسرافیل، ملک المتکلمین، دهخدا، ملک‌الشعرای بهار، فرخی یزدی، میرزاده‌ی عشقی، کریم پورشیرازی، محمدعلی افراشته، محمد مسعود، حسین فاطمی و... ثبت است که جز یکی دو تن همگی با سند «قلب چاک‌چاک» در این راه، راه آزادی و حریت ایران عزیز، خفه شدند، تیرباران شدند و یا آتش زندشان سرگرمی و تفریح خاطر درباریان محمدرضاشاه شد».

باید توجه داشت که: این پنج، شش سطر مورد اعتراض و انتقاد خشم‌آلود ایشان که به گونه‌ی بسیار مجمل و مختصر اشاره دارد به تاریخچه‌ی روزنامه‌نگاری و نام می‌برد از شماری از روزنامه‌نگاران جسور و جان بر کف ایران بتوان صفت روزنامه‌نگاری و استعداد، آگاهی و تسلط محمدعلی افراشته از او سلب نمی‌توان کرد، خواه این مرد توده‌یی و کمونیست باشد، خواه مصدقی و شاه‌دوست.

توده‌یی بودن افراشته مورد تردید و انکار نیست؛ اما این وابستگی حزبی نه علت و سببیست در نفی و رد روزنامه‌نگاری او و نه موجب و مدرکی برای اثبات اتهام صددرصد پوچ و پا در هوای ضد مصدقی بودن من.

می‌گویند نقل و روایت کفر و شرک و الحاد، راوی و ناقل را به کفر و ملحد و مشرک بودن منتسب و متهم نمی‌کند.

## ☑ اقتراح حافظ و سابقه‌ی اقتراح!

### نیما بیهقی - تهران

کله‌دارم از آقایی به نام مصطفی نصرت‌زاده از تهران که در شماره‌ی ۲۵ مجله از چاپ اشعاری که در پاسخ اقتراح مجله چاپ می‌کنید، انتقاد کرده‌اند. من با نظر آقای هوشنگ جانبازی از تهران در همان شماره موافقم؛ هرچند به خلاف عقیده‌ی ایشان که سابقه‌ی اقتراح را به ۱۳۴۶ و شعر هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) و فروغ و سیمین محدود کرده‌اند، اقتراح سابقه‌ی فراوان دارد: از جمله انجمن ادبی ایران به ریاست محمدهاشم میرزا افسر (نماینده‌ی سبزواری در مجلس شورای ملی) که در عصر رضاشاه مهم‌ترین انجمن ادبی پایتخت بود، پس از کشفیات سال ۱۳۱۲ در تخت جمشید، سرودن اشعاری را در این باب به اقتراح گذاشت که به داوری مرحوم حاج سید نصرالله تقوی و علی‌اصغر حکمت، شعری برنده شد. خواهشمندم این اقتراح‌ها را هم تجدید چاپ کنید.

## ☑ که «حلقه‌ی ناف» نه بلکه «حقیه‌ی ناف»

### سیاوش یزدان پناه (دبیر بازنشسته) - قائمشهر

در ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۲۱ آذرماه ۸۴ در صفحه‌ی ۵۰ مطلبی تحت عنوان «زن: تصویر آینه‌گون» از استاد فرهیخته جناب آقای دکتر قدمعلی سرامی درج شده است که در صفحه‌ی ۵۳ دنباله‌ی همان مطلب دوبار عبارت یا ترکیب «حلقه‌ی ناف» آمده است. با توجه به این که اگر یک‌بار بود می‌شد آن را اشتباه چاپی تلقی کرد و از آن صرف‌نظر کرد، ولی از آن جایی که نام حافظ چون نگینی بر تارک این مجله می‌درخشد و من هم به نوبه‌ی خود، علاقمندم که هر شماره‌ی پُربارتر از شماره‌ی قبلی‌اش باشد، ناگزیرم که بگویم این تشبیه را معمولاً به‌صورت «حقیه‌ی ناف» به کار می‌برند. تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

## ☑ کتاب‌های ضد ایرانی

### سید سورنا علی تبار - نیریز فارس

به تازگی فرد وطن فروخته‌یی به نام در ایران پیدا شده است که با نوشتن مقالات و کتاب‌های ضد ایرانی شهرتی به هم زده است، وی تمدن ایران پیش از اسلام را به کلی انکار می‌کند. وجود زردشت، کوروش، اوستا، سنگ نبشته‌های باستانی و... را همه دروغ می‌پندارد. ایرانیان باستان را فقط افرادی خون‌ریز و جنایت‌کار می‌داند. آن‌ها را کسانی می‌داند که تمدن و فرهنگ شرق را نابود کردند، نام‌های فارسی را بی‌معنی و پوچ می‌داند و...

این سخنان پوچ و ضد ایرانی در سایت‌های مختلف ضد ایرانی، نژاد پرستی یا جدایی طلبانه به راحتی پخش و نشر می‌شود. خود وی هم در سایتی به نام naria.blogfa.com این باوه‌ها را به نام خود می‌نویسد که متأسفانه هیچ‌گونه فیلتری نسبت به نوشته‌های ضد امنیتی او در اینترنت اعمال نمی‌شود.

اما مشکل اساسی این جاست که وی به تازگی در دانشگاه‌های مختلف ایران بویژه در استان‌های آذری زبان بدون هیچ‌گونه مشکلی سخنرانی و مراسم ضد ایرانی برپا می‌دارد. او با سخنرانی‌های ضد ایرانی خود، دانشجویان با گویش‌های دیگر را به شدت تحریک می‌کند. البته برای این که حکومت به او کاری نداشته باشد، چند سخن یهودی و ضد اسرائیلی هم چاشنی سخنرانی خود می‌کند تا جایی که گاهی حراست دانشگاه محافظت از او را به‌طور کامل برعهده می‌گیرد. لازم به یادآوری است که وی حتا هیچ‌گونه وجهه‌ی مذهبی یا انقلابی هم ندارد.

به پیوست متن سخنرانی او در دانشگاه زنجان که در اواخر آذرماه ایراد شده است، ارسال می‌گردد، تا هم پاسخی در خور از سوی شما به او داده شود و هم به‌عنوان آژیر خطری باشد برای مسوولان کشور تا از تمامیت ارضی کشور دفاع کرده و اجازه ندهند که خطر تجزیه‌طلبی، ایران را تهدید نماید و به‌سابقه‌ی درخشان میهن به آسانی توهین و بی‌احترامی شود.

## ✓ اثماریه‌ی مفتون در جواب بهاریه‌ی نعیم

علی رحمتی - ساوه

در ارتباط با دو مقاله‌ی یکی از قلم آقای حسن عاطفی از دانشگاه آزاد کاشان راجع به بهاریه‌ی نعیم سده‌ی و دیگری به قلم استاد امین راجع به بهاریه‌ی از مرحوم استاد سیدعلینقی امین متخلص به ابن امین

جل الخالق که باز، ز گردش روزگار  
نیر اعظم رسید به شیر گردون شکار  
زهر شجر شد عیان، جلوه‌ی رخسار یار  
به قول شیخ شهیر، صیف بود یا بهار  
«برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»  
بار دگر جلوه کرد شاهد الله نور  
زهر شجر شد عیان، بارقه‌ی نخل طور  
بارقه‌ها رنگ‌رنگ، لامعه‌ها جورجور  
هر ثمری شاهدی است، ز غیب کرده ظهور  
نفس نباتی که هست مظهر رب غفور  
کرده زهر شاخسار، نور خدا آشکار  
این شعر را مفتون همدانی (وفات ۱۳۳۴ ه.ش) در جواب بهاریه‌ی نعیم سده‌ی گفته است و با این تفاوت که مسمط نعیم مخمس است و مسمط اثماریه مفتون دارای ۶ رشته (۸۰ بیت) است.

بین برخی از رشته‌های مسمط مفتون با نعیم تشابهات قابل ملاحظه‌ی وجود دارد که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود. مثلا در مصرع از نعیم: «سرّ نهران هرچه داشت کرد عیان روزگار،

مفتون: «جل الخالق که باز، ز گردش روزگار»  
نعیم: «چنان که امروز گشت سر خدا آشکار»

مفتون: «کرده ز هر شاخسار، نور خدا آشکار»  
نعیم: لب ز لبین باز شست، شکوفه‌ی شیرخوار»  
مفتون: «طفل شکوفه رسید به حد رشد و کمال»  
نعیم: «جمله درختان شدند بارور و باردار»  
مفتون: «تربیت رب کند درخت را بارور»  
نعیم: «فواکه رنگ‌رنگ، زهر شجر شد پدید»  
مفتون: «زهر شجر شد عیان بارقه‌ی نخل طور»  
یا در رشته از نعیم:

طارم پیچان تاک سپهر آیین بود  
خوشه‌ی انگور او سهیل و پروین بود  
به شاخ نیلوفری دسته‌ی نسرين بود  
یا به کف شیخ شهر سبحة‌ی سیمین بود  
یا به گلوی عجز، عقد در شاهوار  
مفتون:

تاک بود قاصدی رسیده از آن جناب  
قرابه‌ها در بغل، پُر عمل و شهد ناب  
شهدی آمیخته به عطر و مشک و گلاب  
یا چو سپهری بود، پرمه و پُر آفتاب  
خوشه‌ی انگور او چو نور پروین نقاب  
چو اختران سپهر، به کهکشان برقرار  
به پنجه‌ی پاک تاک خوشه‌ی انگور بین  
به چنگ اهریمنان، کلاله‌ی حور بین  
به شیشه از شهد آن داروی صد شور بین  
گشته به یک رشته جمع لولو منشور بین  
لمعه سرلمعه بر نور علی نوربین  
احسنُ هذا الثمر هنا لكل الثمار  
بیش‌تر بندهای مسمط مفتون در شرح و توصیف میوه‌هایی از قبیل سیب‌زمینی، چغندر، هندوانه، گوجه‌فرنگی، موز و صدها میوه‌ی دیگر است که وی کوشیده است به‌زبانی فصیح آن‌ها را بیان کند، تا به نتیجه‌ی نهایی «آن‌که کند قدرتش خلق وجود از عدم» و به نسخه‌ی اعلا‌ی خداوندی که امام غایب بود، بپردازد.  
به چند نمونه از مرواریدهای به‌رشته کشیده‌ی مفتون در وصف میوه‌ها اشاره می‌شود:

به بوستان این یکی گفت که من «آلو» ام  
یکی دهن کرد پُر که بنده «شفتالو» ام  
یکی چو خور جلوه کرد که بنده «زردآلو» ام  
چهره‌ی یک برفروخت که بنده «خرمالو» ام  
«شلیل» گفتا که من در همه جا خالوام  
«قیسی» گفتا منم به این همه شهریار  
به پنجه‌ی بوته‌ی، گوجه فرنگی نگر  
فرنگی سرخ رو به این قشنگی نگر  
باب دل شیخ و شاب به شوخ و شنگی نگر  
رُبُ ورا چون شراب به سرخ رنگی نگر  
مشتری او کنون، زهره‌ی چنگی نگر  
داشت اگر پیش از این طبع از او انزجار

که بخش نخستین مسمط از میرسید حسین منزوی و بخش پایانی از نعیم است، حال آن که ممکن است شاعری در زمان مناسب شعری را آغاز کند که حال و هوای شعرگفتن و الهامات ذوقی بر او غلبه کرده باشد و اشعاری مناسب حال بگوید و در عین حال این حالت از او سلب گردد و بقیه‌ی شعر به زمان یا روز دیگری موکول گردد که شاعر تلاش کند به هر نحوی شده، شعر را به اتمام برساند که در این صورت دوگانگی سخن تا حدودی آشکار می‌نماید.

## ☑ مطالب جدی سیاسی!

دکتر محمود رضازاده - تهران

بنده از خوانندگان و علاقه‌مندان ماهنامه‌ی حافظام، اما چون در اوضاع جاری، مطالب سیاسی را به مراتب مهم‌تر از طرح مباحث تاریخی، ادبی و فلسفی می‌دانم، خواهشمندم علاوه بر سرمقاله‌ها که اغلب حاوی پیام سیاسی‌ست، مطالبی هم راجع به انرژی هسته‌یی، چه‌گونه‌ی پیدایش وفاق ملی (ائتلاف اپوزیسیون) برای هماهنگی در مبارزه در جهت ایجاد دموکراسی و مردم‌سالاری، الزامات عمل سیاسی، رسالت روشنفکران در حفظ استقلال مملکت، جنبش اصلاحات، جنبش دانشجویی، جنبش‌های قومی، دموکراسی در چارچوبه‌ی قانون اساسی موجود، قتل‌های زنجیره‌یی، چشم‌انداز روابط ایران و غرب (به‌خصوص امریکا) در سال جدید، چه‌گونه‌ی امکان مهارکردن سیاست خشونت‌آمیز در داخل و خارج، مشکلات و مسائل زنان در ایران و... هم در مجله چاپ کنید. مطمئن باشید ملت ایران، بیش از آن که به تاریخ تولد و وفات حافظ و سعدی علاقه داشته باشد، به سرنوشت خودش و آمدن و رفتن آقایان سیدمحمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد علاقه‌مند است.

من تاکنون چندین مقاله درباره‌ی فناوری هسته‌یی و سیاست داخلی و خارجی و مسائل مهم دیگر در این زمینه، فرستاده‌ام که هیچ کدام را چاپ نکرده‌اید؟ آیا این مسائل برای ملت ما مهم‌تر است یا شعر و شاعری.

ما در ایران امروز، دچار آسیب اجتماعی سهمناکی مانند فساد اخلاقی، اعتیاد، فرار دختران از خانه، وضع معیشتی، حاشیه‌نشینان هستیم. از نظر سیاسی هم با توجه به این که نظام جمهوری اسلامی با جزمیت تمام خود را لااقل در شعار صددرصد ملتزم به اصول کلامی و فقهی تشیع اثنا عشری معرفی می‌نماید، قومیت‌ها و اقلیت‌های غیر شیعه، احساس وحدت با نظام ندارند و آماج تبلیغات قوم‌گرایانه قرار می‌گیرند؛ در حالی که نظام قانونی باید حقوق شهروندی را صرف‌نظر از تعلقات قومی، نژادی، مذهبی، زبانی و مرامی و مسلکی ایفا کند، آن هم نه تنها به حرف بلکه در عمل.

خلاصه در این شرایط، اختصاص دادن چندین صفحه‌ی مجله به شعر و شاعری بی‌دلیل است:

هیچ است شعر و شاعری از هیچ، هیچ‌تر

در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست؟!

به هندوانه نگر، مَشکی شکل کره  
 مَشکی دست قضا، زده درش را گره  
 چو دایه‌یی حامله، چو دختری باکره  
 رسیده‌اش هم‌چو خون، نارس او چون کره  
 خفته در او هسته‌ها، کنگره بر کنگره  
 شب‌پره در طاس خون، مگس به جام عقار  
 در این مسمط مفتون هم‌چون ابن‌امین (ص ۲۳، شماره‌ی ۳۶)  
 به نعیم تاخته و گفته است:

امام باید همی که حی و یعرف بود  
 دامن او خلق را تمام بر کف بود  
 یا به کف یُعرفی باشد و در صف بود  
 نسخه پی نسخه تا جلو مردف بود  
 هرکه بگوید جز این پوچ و مزخرف بود  
 بدون این سابقه غلط بود انتظار  
 بانی نشناخته، نیای نشناخته  
 نبی نشناخته، خدای نشناخته  
 امام نشناخته، ولای نشناخته  
 صلوات نشناخته، دعای نشناخته  
 کتاب نشناخته، هدای نشناخته  
 به حق حق ذره‌یی ترا نیاید به‌کار  
 هم‌چنان که نعیم در بهاریه‌ی خود به مدح عباس افندی  
 می‌پردازد، مفتون هم در این اثماریه به مدح صالح علی‌شاه (مرادش)  
 می‌پردازد و او را نماینده‌ی امام غایب می‌داند:  
 به هر زمان یک‌نفر ز حق قیامت کند  
 مظهر قائم شود به ما امامت کند  
 به‌جای آن نور پاک ز حق اقامت کند  
 علائمش این بود کشف و کرامت کند  
 به‌غیر صالح کسی کو که شهامت کند؟  
 که پایه‌ی دین حق به او شود استوار  
 ای که از خیل بتان، مفتون مفتون تست  
 لیلی لیلی تست، مجنون مجنون تست  
 هر که به دین تو نیست به دهر مدیون تست  
 به مذهب جعفری بالله مغبون تست  
 حزب تو، حزب الله است، قانون قانون تست  
 بابک، باب النجاة - دارک، دارالقرار  
 مفتون در آخر مسمط به نعیم تاخته و او را شاعری بی‌خرد  
 معرفی می‌کند:  
 نعیم آن شاعر اجنبی بی‌خرد  
 که گفته کرده ظهور مظهر حی صمد  
 خدای فرد احد، گفته به هر دیو و دد  
 کور بود آن که او، خوب نداند ز بد  
 با دهن سگ اگر بحر نجس می‌شود  
 باز به آن گفته نیست یک سر مو اعتبار  
 آقای حسن عاطفی در شماره‌ی ۲۶ ماهنامه‌ی حافظ نوشته‌اند  
 که دوگانگی سبک سخن در ابتدا و انتهای مسمط شاهد بر آن است

## ☑ تهمت های ناروا به مصدق

کامران طاهری - شیراز

می‌خواستیم در خصوص مقاله‌ی آقای حمید سیف‌زاده و گفته‌های ایشان در شماره‌ی ۲۵ ماهنامه در مورد دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد اظهارنظر کنیم. به گفته‌ی ایشان قتل افشار طوس به دست جبهه‌ی ملی و به دستور دکتر مصدق بوده است. آقای سیف‌زاده، اولاً این کار برای دکتر محمد مصدق چه سودی داشته؟ ثانیاً، این نکته اکنون در تاریخ، کاملاً مشخص و روشن شده است که قتل افشار طوس به دست چه کسانی و با چه هدف صورت گرفته است. قاتلان ایشان هم بعداً مشخص شدند که یکی از آن‌ها باتمانقلیچ بود و معلوم شد که قاتلان افشار طوس از زاهدی و شاه قول ترفیع درجه و مقام‌های بالاتر را گرفته بودند و هم‌چنان که باتمانقلیچ به ریاست شهربانی در زمان دولت پس از کودتا یعنی دولت زاهدی رسید. و از افرادی که در قتل افشار طوس دست داشتند، می‌توان حسین خطیبی (از افراد فداکار و از فدائیان مخصوص شاهنشاه)، سرتیپ منز، سرتیپ مزینی و امیر کچل (معروف به امیر پهلوان)، سرگرد بلوچ قرائی، افشار قاسملو و اردشیر زاهدی را نام برد. هدف دربار و زاهدی از ربودن و قتل افشار طوس، مبارزه‌ی علنی با نخست‌وزیر یعنی دکتر محمد مصدق بود.

در ضمن بر فرض محال که قتل افشار طوس به دستور دکتر مصدق صورت گرفته، دیگر تعویض رییس آگاهی از سوی ایشان برای پیگیری هرچه بیش‌تر پرونده منطقی به نظر نمی‌رسد، چون همان‌طور که می‌دانید ایشان مسوولیت پرونده را به سرهنگ نادری سپردند و از ایشان خواستند هر چیزی راجع به قتل رییس شهربانی را مستقیماً به ایشان اطلاع بدهند.

در خصوص کودتای ۲۸ مرداد نیز باید عرض کنم که چه دلیلی داشت که دکتر مصدق که همه‌ی عمر و زندگی و حتا ثروت خانوادگی‌اش را صرف به نتیجه‌رساندن نهضت کرده بود، این‌گونه دولت خود و نهضت ملی را سرنگون کند؟! آن‌هم زمانی که کودتای ۲۵ مرداد نافرجام مانده بود و اگر طرح کودتا از خود مصدق بود، پس چه‌طور در ۲۵ مرداد مانع آن شد؟ آقای محترم این کار را کدام عقل سلیم و منطقی قبول می‌کند. در ضمن اگر شما مدرک محکمه‌پسند دارید، باید هنگام گفتن چنین اتهاماتی ارائه دهید.

و البته اگر شما مدارکتان را ارائه دهید، اسنادی را که سازمان جاسوسی آمریکا در سال ۱۳۷۹ (در خصوص کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) منتشر کرد را نقض خواهد کرد...

جهان پهلوان تختی همه‌ی تلاشش را برای به نتیجه‌رساندن نهضت ملی مصدق انجام داد و همیشه و در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی می‌گفت: «من افتخار می‌کنم که عضو جبهه‌ی ملی هستم». یا دکتر علی شریعتی که می‌گفت: «مولای من علی و پیشوایم مصدق است». این چنین روشنفکرانی چون شریعتی و از جان گذشتگانی هم‌چون تختی، شمشیری و فاطمی در راه آرمان‌های این مرد بزرگ بسیارند. شما با این حرف‌هایتان

می‌گویید، شهدای ۳۰ تیر فریب خورده بودند و خدای ناکرده از روی نادانی، جان خود را فدا کردند، یعنی جهان پهلوان تختی نادانسته سرسپرده بود و علی شریعتی بدون مطالعه و تحقیق و از روی ظاهر فریب یک سیاستمدار را خورد؟!

## ☑ یادای از دکتر حمیدی شیرازی

رضا یغمایی - تهران

در صفحه‌ی ۲۰ شماره‌ی ۲۴ (نیمه‌ی دوم بهمن ۸۴) مجله در مقام تجلیل از مهدی اخوان ثالث، نوشته بودید که امتیاز اخوان بر دکتر مهدی حمیدی شیرازی (تولد، شیراز، ۱۴ اردیبهشت ۱۲۹۳ - مرگ، تهران ۲۳ تیر ۱۳۶۵) در این بود که دکتر حمیدی، «شعر نو را نمی‌فهمید». بنده می‌گویم که آن‌چه به نام شعر به فارسی نوشته شود و استادی مثل دکتر حمیدی شیرازی آن را نفهمد، اصلاً شعر نیست! دکتر حمیدی شیرازی بهترین شاعر معاصر بود و من دیوان اشعار او را به حضورتان تقدیم می‌کنم و از جناب عالی خواهش می‌کنم دیوان حمیدی شیرازی و مخصوصاً مقدمه‌ی مرحوم استاد امیری فیروزکوهی را بخوانید که نوشته است: من در حمیدی اختصاصاتی دیده‌ام که در هیچ یک از معاصران حمیدی ندیده‌ام... اینک آخرین شعر حمیدی که آن را در ۶۵/۴/۳ در پاسخ دکتر فخرالدین مزارعی ساخته است:

بدان عزیز گران‌قدر مهربان که تواند  
سلام من ببرد، وین پیام من برساند؟  
که چون تو نامه‌نویسی، مگر جواب نخواهی؟  
اگر چرا - چه نویسی چنان که کس نتواند؟  
مرا که خامه در افشان بود چنان که تو دانی  
چو کرد عزم جواب تو، اشک عجز فشانند  
کسی به پاسخ این بیت‌های نغز چه گوید  
که ناکسان نگریزاند و کسان نرماند؟  
«حدیث رفتن جانسوز خویش گفتی و گویم:»  
«مرو که نغمه نمیرد، بمان که شعر بماند»  
«اگر تو شعر نگویی برای من، که بگویدی؟»  
«وگر تو نغمه نخوانی برای من، که بخواند؟»  
تو گرچه از غم جانکاه من چنین به عذابی  
جهان دمی تنم از بند دردها نرهاند  
حدیث مرگ عزیزان که بر لبان ننشیند  
چه زود جبر زمانش بر آن لبان بنشانند!  
بسا حکیم خردمند و کاردان مجرب  
که نیست در هوسی کاتشی ز کین بگراند  
ولی چو خواست جهان آخر آن کند که نباید  
که آن که جوجه کند خلق، جوجه را بپراند  
«مرا بدانی و دانم، ترا بدانم و دانی»  
تو آن کسی که جواب تو جان من بستاند!

پی‌نوشت

۱- از دکتر فخرالدین مزارعی.

## ☑ از روزنامه نگاری برادرم تاروهای شما

احمد ذوالقدر (قاضی بازنشسته‌ی دادگستری) - تهران

شماره‌ی ۲۵ گرامی‌نامه‌ی حافظ را طبق معمول هر ماه خریدم تا سر فرصت یکایک مقالات آن را بخوانم.

روی مجله، مزین به عکس مصدق بزرگ بود، مجله را گشودم، دیدم نوشته: «حافظ دو ساله شد»، شاد شدم و پیش خود گفتم: انتشار مجله‌ی با این کیفیت و این زیبایی با زحمت توأم است. چه من ناچیز در سال‌های ۲۹-۱۳۲۰ که خردم محصل دبیرستان و دانشجو بوده‌ام، در جریان انتشار روزنامه‌ی **شبیخون** که برادرم شادروان حبیب‌الله ذوالقدر در شیراز با دست تنها و تنها با قلم خود و اشعار خود و مقالات دوستان آن‌را اداره و منتشر می‌کرد، بودم. لذا می‌دانم که جناب پروفیسور امین چه زحماتی را متحمل شده و می‌شود من که به سستی کار برادرم واقف بودم، سختی و زحمات استاد امین، خوب می‌دانم و آگاهم و می‌گویم: خوش نماز و نیاز کسی که از سر درد / به آب دیده و خون جگر طهارت کرد (حافظ)

سرمقاله را خواندم، به این‌جا رسیدم: «... سوم این‌که من بی‌نوا را در مقام مدیر مسوول و سردبیر **ماهنامه‌ی حافظ** چند نوبت به شکایت مدعی‌العموم محترم دادسرای عمومی و انقلاب طی این دو سال به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی به دادسرای کشاندند و در بازپرسی ویژه کارکنان دولت (با این‌که من کارمند دولت نیستم و دیناری به‌هیچ‌عنوان از خزانه‌ی دولت حتا به‌عنوان حق‌التدریس دریافت نمی‌کنم)، با این تهمت تفهیم اتهام کردند. یک نوبت هم در فرودگاه مهرآباد گذرنامه‌ام را از من گرفتند...». سرمقاله را تا آخر خواندم و به قول فارسی‌ها و شیرازی‌ها خشکم زده، بهت زده شدم، به فکر فرو رفتم...

آیا ذکر و یاد و بیان حال انبیاء اولوالعزم و صاحب کتاب چون مسیح، زرتشت، موسی، داود، ابراهیم و محمد صلی‌الله‌علیه و آله جرم است؟ آیا ذکر خدمات وزرایی چون بزرگ‌مهر حکیم که به‌دست انوشیروان به زندان افتاد تا کور شد، گناه است؟ آیا ذکر خدمات خواجه نصیرالدین طوسی یا خواجه نظام‌الملک یا رشیدالدین فضل‌الله همدانی بزه می‌باشد؟ آیا یادآوری قتل امیرکبیر به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار یا قتل قائم‌مقام فراهانی به‌دست و دستور محمدمشاه را می‌توان جرم تلقی کرد؟

و آیا یادکردن از خدمات دکتر مصدق که با شیر پیر بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی پنجه درافکند و هیبت و صولت انگلستان را شکست و به این جرم به‌زندان افتاد و در تبعید جان سپرد، گناه است؟ تا مدیر مجله را به پای استنطاق ببرند و آیا تاریخ را ورق‌زدن و مصدق را به نسل جوان شناسانیدن ذنب لایغفر است؟

در ذهنم، تاریخ را مرور می‌کردم و باز به **دیوان** حافظ پناه بردم، در **دیوان** این رند همیشه دوران این بیت نظرم را جلب کرد: آشنایان ره عشق در این بحر عمیق / غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده آری، شما جناب استاد امین، دوستان، یاران و نویسندگان فرهیخته‌ی حافظ و همکاران کوشایب در بحر عمیق عشق به ایران عزیز غوطه زده و می‌زیند. ولی به آب تملق و ریا و نان را به نرخ روز خوردن دامن تر نمی‌کنید.

آری، گناه شما همین است، گناه شما وطن‌دوستی‌ست،

ایران‌خواهی‌ست. یاد بزرگان و خدمتگزاران به‌وطن است، شما که از فردوسی رشید فرزند ایران، این شاعر آزاده و احیاء‌کننده‌ی زبان فارسی و هویت ایرانی یاد می‌کنید، شما که از رودکی سمرقندی، منوچهری دامغانی، فرخی سیستانی، مولانا جلال‌الدین رومی، سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، عطار نیشابوری، حکیم عمر خیام، حکیم سبزواری (**اسرار**)، سعدی شیرازی و حافظ شیرازی یاد می‌کنید و آن‌ها را می‌ستایید که زنده‌کننده‌ی نام ایران، هویت ایرانی، عرفان ایران و فرهنگ ایران هستند، سزاوار پرشش و بازجویی هستید، مجرم هستید، مجرم هستید که جواب ناسزاهای مخالفین مصدق را با منطق می‌دهید!

جناب استاد امین، شما و نویسندگان مجله نزد ارباب قلم، اهل فضل، ایران‌دوستان، صاحب‌دلان، وطن‌دوستان و دوستداران قائم‌مقام‌ها امیرکبیرها و مصدق‌ها و تاریخ‌نویسان و اهل ادب، قضات شریف و وکلای دادگستری گناه‌کار نیستید. شما سرباز شجاع مملکت و سردار توانای اهل قلم هستید. بایستید و مردانه و شجاعانه راهتان را ادامه دهید. خدای بزرگ یارتان باد.

چون صحبت از قاضی و وکیل دادگستری به‌میان آمد، خاطره‌ی را از دوران دانشجویی می‌آورم تا رفع ملال شده باشد:

ساعت درس آیین دادرسی مدنی بود، استاد سرکلاس دوم دانشکده‌ی حقوق حاضر شد. درس آن روز بحث ابلاغ، تشکیل دادگاه و جلسه‌ی دادرسی بود. بعد از تدریس گفت: «... شما دانشجویان عزیز، فردا، به کرسی قضاوت خواهید نشست یا لباس پُرافتخار و کالت خواهید پوشید و یا به‌عنوان مشاور حقوقی در وزارت‌خانه‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌ها مشغول به‌کار خواهید شد، از من به شما نصیحت و چنین گفت: ای دانشجویی که فردا قاضی خواهید شد و به شغل خطیر قضاوت خواهید پرداخت. از دادن حکم غیابی پرهیز کنید، چه‌بسا اقدامات برای بردن مال غیر و تحت فشار قراردادن کسی این حربه‌ی قانونی را در دست نمی‌گیرند، پرونده را به‌دقت بخوانید، مبادا سطری و کلمه‌ی را از نظر دور نمایید. و وقتی خواستید مبادرت به صدور حکم نمایید، قبل از صدور باز پرونده را بخوانید، به‌قانون مراجعه کنید، آرا و رویه‌های حقوقی را مطالعه کنید، مشورت نمایید و سپس حکم دهید. در دادن حکم مبادا تابع زر و زور و زن شوید، مبادا تابع سیاست باشید، فقط از خدا بترسید، حق، قانون و وجدان را در نظر بگیرید و جز به راه حق نروید. و ای دانشجویهایی که به لباس پُرافتخار و کالت ملبس خواهید شد، دنبال حق بروید تا به صحت ادعایی پی نبردید، قبول و کالت نکنید! و این سخن علی‌علیه‌السلام را مد نظر داشته باشید که فرمود: یار مظلوم و دشمن ظالم باشید».

این پند استاد را که پنجاه و هفت سال پیش به ما آموخت، همواره به یاد دارم و طنین صدایش و صحنه‌ی کلاس درسش را می‌بینم و با گوش جان می‌شنوم. و امید است که این پند و اندرز استاد نیز به گوش قضات جوان امروز و وکلای دادگستری امروز برسد.

جناب پروفیسور امین، سخن به درازا کشید، از صمیم قلب آغاز سومین سال انتشار حافظ را همراه با تیریکات صمیمانه به‌مناسبت عید سعید باستانی و حلول سال نو به جناب عالی، دوستان، نویسندگان و همکارانتان تهنیت عرض می‌کنم و از خدای بزرگ که به قلم سوگند یاد می‌نماید، توفیق شما را در خدمت به ایران عزیز، و ادب و فرهنگ و عرفان ایران سربلند را خواستارم.